

بقلم: آقای: ع. قویم

امیر مسعود سعد سلمان همدانی

-۲-

در شماره پیش گفتیم: مسعود سعد سلمان در شهر لاهور، کرسی استان پنجاب، زاده است. و خود در چکامه‌ها، بوژه در اشعار حبسیات، علاقه مفراط و اشتیاق بسیار بزادگاهش اظهار میکند:

رسید عید و من از روی حور دلبر دور
 چگونه باشم بی روی آن بهشتی حور؟
 ره دراز و غریبی و فرقت جانان
 اگر بنالم، داربند مرا معذور
 چو باد شهر لاهور و یسار خویش کنم
 نبود کس که شد از شهر و یار خویش نفور
 در چکامه دیگر با چشم اشکبار چنین میسراید:
 ای لاهور، و یحک! بی من چگونه‌ای؟
 بی آفتاب تابان روشن چگونه‌ای؟
 تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار
 با من چگونه بودی؟ بی من چگونه‌ای؟

مسعود از خردسالی زیر سایه پدر بزرگوارش، خواجه سعد سلمان همدانی، تربیت و پرورش یافته است. سید غلامعلی آزاد، در کتاب سبحة المرجان فی آثار هندوستان، میگوید: نشأ فی کفاله والده واحتظی بطریقه و تالمه و لما وصل الی سن الشعور و میزین انصبا و الدبور تلمذ علی الاحبار و اکتسب دراً من البحار.
 مسعود در لاهور و غزنین نزد استادان نامی علم و هنر فراگرفت و از اخصان

دانش نمره فضیلت چید ، سواری و تیراندازی و گوی بازی و طبطاب و ورزش اسلحه آموخت ، از کودکی ریاضتها کردی چون زور آزمودن و سنگهای گران بردن و روزهای سرد و برف به نخجیر رفتن . - طبطاب تخته گوی بازیست .

خواجه سعد سلمان مهر فراوانی باین فرزند داشت و مسعود ملکات فاضله و براعت خود را در علم و ادب از پدرش میداند :

سعد مسعود را همان دادست از براعت که سعد را سلمان

پدر و پسر دارای اخلاق ستوده و فرقدان سپهر جلالت و بزرگواری بودند .

مسعود پس از آنکه در عربیت و لغت و تاریخ و سیر و منطق و ریاضی و هیئت و تفسیر و حدیث و فقه دستی یافت و از نوادر نجوم کشف علوم فروغی در ضمیر و شکوهی در خاطرش پدید آمد و از ادبیات پارسی و تازی و هندی سرمایه زر فی اندوخت ، بشعر و شاعری گراید و در چکانه سرائی بسبک خراسانی بمقام استادی رسید . او در نظم و نثر ، چنانکه خود گفته است ، بیانی سحر آمیز و بیانی معجزه کردار دارد :

بنظم و شرکسی را اگر افتخار سز است مرا سز است که امروز نظم و نثر مراست

در چکانه شیوائی از نمة الملك طاهر بن علی مشکان میبرد .

هیچکس راهست ، انصاف ده ای حاکم حق ،

این زبان و قلم و فکرت خاطر که مراست ؟

غز نویان در هندوستان :

ابو اسحاق البتکین بنده ترک نژاد سامانیان ، که در دربار بخارا تربیت یافته و ترقی کرده بود ، سالها از جانب ابوالفوارس عبدالملک بن اسوح پنجمین پادشاه سامانی امارت کشور و فرماندهی لشکر خراسان داشت . چندی پس از مرگ عبدالملک و جلوس برادرش منصور ، از پادشاه ج-وان رنجیده ، در سال ۳۵۱ هجری املاک و مستغلاتش را ترک گفت و باکسان و بندگان و خیلانشان خود بجایگاه پیشین خویش غزنین رفت و آن شهر چه را دارالملک ساخته رایب استقلال برافراشت . کابل و قندهار را هم گشود .

البتکین در سال ۳۶۵ در گذشت. ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی در تاریخ یمنی مینویسد: «اسحاق بن البتکین ترتیب و تدبیر کلیه امور لشکری و کشوری را برای رزین و اندیشه صائب و فکر ناقب سبکتکین (بنده ترکی نژاد پدرش) سپرد، چون اسحاق هم درگذشت و در آن دو دهان کسیکه شایستگی پادشاهی داشته باشد نبود اعوان و انصارش از آزاد و بنده مجمع الهمه و متفق الکلمه شدند که اهلیت و استحقاق سروری و خصائص مهتری جز ناصرالدین سبکتکین را نیست، همه ببندگیش گردن نهادند و دختر البتکین را بزنی باو دادند.»

سبکتکین قلمرو خویش را از سوی خاور و باختر بسط داده، نخست قصدار و بست را گشود و زآن پس بهندوستان لشکر کشیده ملتان و پیشاور را گرفت. بست شهر بست در ۳۰۰ میلی غزنین نزدیک رود هیرمند.

پسر رشیدش ابوالقاسم محمود غزنوی چون دوات سامانی را ضعیف دید خراسان را گرفت، ارتباط خود را با ایلک خان (نصر بن علی) از ملوک ترک ماوراء النهر قوی ساخته دخت آن پادشاه را بهم سری برگزید.

چون بوضوح پیوست که پسر سبکتکین در بخش شرقی ایران سلطان مطلق است، خلیفه عباس القادر بالله احمد، جاب دوستی او را، از دارالسلام بغداد خلعت ولواء برایش فرستاده وی را یمین الدوله و امین المله لقب داد.

در اینکه محمود یکی از پادشاهان بزرگ مشرق زمین و سلطانی باخرد و خویشتن دارو کریم و دانش پرور بوده است سخنی نمی رود.

یمین الدوله محمود همینکه از انتظامات داخلی فراغت یافت توجه خود را بسوی شبه جزیره زرخیز هند معطوف داشت. دوازده بار تا مرکز آن شبه جزیره پناور تاخته بخش عمده شمال و مغرب هندوستان را گرفت، بر شکستن بتان همت گماشته بتخانه نامی سومنات را غارت و ویران کرد، زر و سیم بیشمار و نفاس و جواهر بسیار بدست آورد.

سلطان محمود، علاوه بر کشورهای که در هند گشود، بلاد سیستان و خوارزم

و غرjestان و مرغاب علیاراهم گرفت ، واپسین فتوحاتش تسخیرری واسپهان و عراق بود که به پسر خود مسعود سپرد .- غرjestان ولایتی است در خراسان .

سلطان محمود بسال ۴۲۱ در گذشت . پسر مهترش ناصرالدوله مسعود دست برادر خود جلالالدوله محمد را از تخت و تاج کوتاه کرده کرمان و بلوچستان و پاره ای قلاع در هندوستان گشود ، وای در چاره کار ساجوقیان که از رود جیحون گذشته در خراسان تاخت و تاز می کردند درماند . چند سال با ایشان جنگید و از شکست سختی که نزدیک مرو باو دادند بغزنین گریخت و از آنجا با خزینه و حرم راه هند را پیش گرفت .

ابوسعید عبدالهی بن ضحاک گردیزی در کتاب زین الاخبار پایان کار سلطان مسعود را چنین میگوید : بفرمود تا همه خزینه ها و گنجها که پدرش محمود رحمه الله علیه نهاده بود در قلمه ها و جایها بغزنین آورند ، پس هر چه مال از جواهر و زر و سیم و جامه و فرش و اوانی بود بر اختران بار کردند و لشکر بکشید و سوی هندوستان نهاد با اهل حرم و آن خزینه و بنه و هم از راه فرستاد تا برادر وی امیر محمد را از قلمه بزغند بلشکر گاه بیاورند . چون (از رود سند گذشته) به نزدیک رباط هماریکه رسید ، خزینه پیش او همی بردند ، چند تن از غلامان بی ادب و لشکر یان بی باک بغزینه رسید ، بیک جهان اشتر و استر دیدند همه جواهر و زر و سیم بار ، دست بدان دراز کردند و لشکر شورید و بیک بار آن همه خزینه را بردیدند و باک بردند و چون دانستند که این از پیش زوده گر امیری دیگر باشد اتفاق را امیر محمد فرارسید ، پس گروهی از معرمان فراز آمدند و بر محمد بیادشاهی سلام کردند . چون امیر شهید رحمه الله چنان دید رباط را حصار کرد ، لشکر کرد حصار بگرفت از مردم و قیل ، جمعی اندر رباط آمدند و مرا امیر مسعود را بیرون آوردند و بند بر نهادند و بقلعه کسری بردند ، پس حیلتی ساختند و کس فرستادند سوی کوتوال کسری از زبان امیر محمد پیغام رسانیدند تا کوتوال او را بکشت (جمادی یکم سال ۴۳۳) .

ابن الاثیر الجزری، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الشیبانی، در جزء نهم تاریخ الکامل، مینویسد: « مسعود از بازداشتگاه کس بسوی برادرش سلطان محمد فرستاده مالی برای نفقه خود از او خواست، محمد فرمود پانصد درهم بفرستند، مسعود گریسته و گفت دیروز فرمان من بر سه هزار بار خزانہ روان بود و امروز مالک یک درهم نیستم! » -
 درهم معرب در اخم یونانی و سکه ایست از صیم باندازی پنج ریالی. کریم را که بسؤال نیاز افتد زندگانی اوحقیقت مرگ است و مرگش عین راحت؛
 چون آگهی گشته شدن مسعود باهیر شهاب الدوله مودود، که با سپاهی آراسته در هیان (بلخ) بود، رسید بیدرنک بغزنین تاخته بر تخت نیاکان نشست، و ز آن پس برای خواستن کین بدر لشکر بمرز هندوستان کشیده، سلطان محمد و پسران او را با گروهی از بزرگان بکشت.

۲ - دوران خوشی و نیکبختی :

مسعود سعد چون پسن رشد رسید با پدر بزرگوارش برای سعی در طلب معالی رهسپار غزنین شد، و زبان حالش این بود :

علی السعی فی طلب المعالی ویلس علی ادراک النجاج

خواجه سعد سلمان که مردی بخرد با دبداری نیکو و نیک چرب زبان بود. پسر خود را دبدبار برده بانثاری تمام و بیشکشی شایسته پیش تخت رفت و رسم خدمت بجای آورده مسعود را در پیشگاه همابون سلطان ابراهیم غزنوی گذرانید، و بسپار نواخت یافته مشمول انواع الطاف گردید، شاه او را نیکوئی گفت و شرف تقبیل دست ارزانی داشت.

ظہیر الدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتگین پادشاهی فاضل و دانش دوست و هنر پرور بود، چون مسعود سعد را دید و شعروی را شنید گفت: جوانی آراسته و مقبل است، کارش بالا خواهد گرفت، او را مشمول عنایت خاص قرار داده حقوق خدمات پدر پیر را در باب پسر جوانش رعایت فرمود.

مسعود در ستایش سلطان ابراهیم چکامه های غزلی سرود، سلات و جوانز کران و تشریفات شکر می یافت. در وصف بهار و مدح آن شهریار گفته است :

ز فردوس با زینت آمد بهاری
 بگسترده بر کوه و بردشت فرشی
 بگوهر پیر است هر بوستانی
 بتی کرد هر گلبنی را و شاید
 برافکنند بردوش ابن طلیسانی
 میثی خواه بویاچورنگین عقیقی
 همه کارها را میامیز بر هم
 ز مطرب نوای زساقی انبیدی
 زمینی است چون صورت دلفروزی
 ز روی تذروان زمین را بساطی
 اگر چرخ دارد زهر گونه چیزی
 ز شاهان گیتی بگیتی ندارد
 جهان شهر باری که در شهر باری

شاعر جوان در دربار غزنین و نزد شاهزادگان و وزیران و امیران و سران پایه تخت غزنویان محبوبیت و اعتباری یافت، برودی کارش بالا گرفت تجملی نیکو داشت. و چون تشویق دید در شیرین زبانی و شکفت گفتاری بگانه روزگار خود شد، سخن را با آسمان علیین برده در عذوبت بماء معین رسانید. خودش میگوید:

بزد خصمان گرفت فضل من نهان باشد
 شکفت نیست اگر شعر من نمیدانند
 بلفظ آب روان است طبع من، لیکن
 بچشم حد و حقیقت مرا نمی بینند
 اگر بر ایشان سحر حلال بر خوانم
 ز کودکی وز پیری چه فخر و عار آید؟
 زبان ندارد نزدیک عاقلان پیدا است
 که طبع ایشان پست است و شهر من والا است
 بگناه کثرت و قوت چو آتش است و هواست
 که نزد عقل مراد تب و شرف بکجا است
 جز این نگویند آخر که کودک و برناست
 چنین نگوید آن کس که عاقل و داناست
 این چکامه را مسعود سعد سلمان، که حسودانش کودک میخواندند، باقتضای سیدالشعراء

لیبی خراسانی گفته و مصراعی از او تضمین کرده است : سخن که نظم کنند آن درست باید و راست .

مسعود در غزنین از نسخ گرانبهای کتابخانه پادشاه و صحبت دانشمندان برجسته پایتخت استفاده میکرد ، کان الفضل لم یخلق الا لاجله .

سید غلامعلی آزاد در سبحة المرجان مینویسد : « سلطان ابراهیم مسعود سمد سلمان را ندیم پسر خود سیف الدین محمود کرد . و جای آن داشت زیرا که شاهزادگان را چاره نیست از ندیمان شایسته داشتن و با ایشان کشاده و گستاخ در آمدن و مسعود بزرگ زاده ای نیکو خوی و تازه روی و خوش معاووه و بذله گوی و بفایت ظریف و لطیف بود و در جوانی خرد پیران داشت .

فتی کان فیه مایسر صدیقه علی ان فیه مایسوء الاعادیا
لطفعلی بیک آذر بیکدلی شاملو در تذکرة آتشکده میگوید : « نهال قابلیت مسعود در چمن دولت آل سبکتکین نشو و نما کرد در دوران ایشان با کثر مناصب بلند سرفراز شد . »

ظهر الدوله ابراهیم پادشاهی خردمند و دادگر و ملک ارای بود . مقارن جلوس او بر تخت لرزان غزنین کار سلجوقیان باوج عظمت رسیده پایانهای روزگار جغری بیک داود فرمانفرمای خراسان بود . سلطان ابراهیم با او از در دوستی و سازش در آمده تقرب جست . ابن الاثیر در صدر جزء دهم تاریخ الکامل مینویسد : « فی هذه السنة (۴۵۱ هجری قمری) استقر الصلح بین الملک ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین و بین داود بن میکائیل بن سلجوق صاحب خراسان علی ان یکون کل واحد منهما علی مایده و ترک منازعة الاخری ملکه . و کان سبب ذلك ان العقلاء من الجانیین نظر و افروا ان کل واحد من الملکین لا یقدر علی اخذ ما ید الاخر و لیس یحصل غیر اتفاق الاموال انتاب العساکر و نهب البلاد و قتل النفوس ، فسموا فی الصلح فوقع الاتفاق و الیمین و کتبت النسخ بذلك ، فاستبشر الناس و سرهم لما اشرفوا علیه من العافیة . »

جغری بیک داود بسال ۴۵۵ درگذشت ، پسرش عزالدین الپ ارسلان برمسند

پدر تشمت و پس از چهار سال بجای عم خود طغرل یك محمد بیادشاهی ایران رسید .
 سلطان ابراهیم برهنومی خرد با سلجوقیان سازش کرده دخترش را با ارسلان ارغون
 پسر الپ ارسلان داد و دختری جلال الدین ملک شاه را که مهد عراق لقب داشت برای پسر
 دوم خود علاءالدوله مسعود بزنی گرفت . این دوستی و پیوستگی ، که به حسن نیت
 خواجه نظام الملک حسن بن اسحاق رادکانی توسی وزیر الپ ارسلان و ملک شاه حاصل
 شد ، دولت متزلزل غزنویان را قوت و رونقی بسزا داد . ابن الاثیر در جزء دهم تاریخ
 الکامل میگوید : « فی هذه السنة (۴۸۱) توفی الملك المؤید ابراهیم بن مسعود بن
 محمود بن سبکتکین صاحب غزنة ، و كان عادلاً كريماً مجاهداً ، و ملك بعده ابنه مسعود
 و لقبه جلال الدين و كان قد تزوجه ابوه بابنة سلطان ملكشاه ، و اخرج نظام الملك
 فی هذا لاملاك و الزفاف مائة الف دينار . . . آن وزیر بزرگ بسیار کوشید و رسولان
 آمدند و شدند تا چنین دوستی و موافقت و پیوستگی که اندر آن صلاح ذات البین و
 فراغت دل میلیونها مردم بود به حصول پیوست .

سلطان ظهیرالدوله ابراهیم را چون از سوی خراسان فراغتی دست داد کشور
 نیاکان خود را در ضبط آورد ، و همه توجهش را بشبه جزیره بهنادر هند ، بویژه استان
 پنجاب ، معطوف داشت لشگری آراسته با ساز و آلت تمام هندوستان فرستاد که نواحی
 زرخیزی بر آنچه بیش گشوده شد . بود افزودند . و ز آن پس خودش هم در سال ۴۷۲
 بهند ساخت و از لاهور بیش از صد و بیست فرسنگ گذشته در « اجود » را که حصن
 حصینی بود و چند در استوار دیگر بگشود ، بر قاع و صقاع و رباع و قلاع بسیار دست
 یافته باز و گوهر بسیار و صد هزار بنده نکور خسار بغزنین بازگشت . . . ناتمام -

تن درست و خوی خوب نام نیک و خرد
 سزد که شاد زید چساودان و غم نخورد

چهار چیز مرآزاده را ز غم بخرد
 هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد